Journal of Interdisciplinary Civilizational Studies of the Islamic Revolution

Journal homepage: www.cir.ihu.ac.ir

From Machiavelli to Allameh Misbah Yazdi: The Confrontation Between Two Interpretations of the Relationship Between Ethics and Politics Within a Civilizational Framework

Sajad ImaniPour[1]

1. PhD Candidate in Culture and Communications, Imam Hossein University, Tehran, Iran.
Email: sajad.imanipour@gmail.com

Volume info

Vol. 5
Series: 19
Autumn 2026

Article Type

Research Paper

Article History

Received:
05 January 2026
Revised:
06 April 2026
Accepted:
09 August 2026
Published:
23 September 2026

ISSN – E-ISSN

ISSN: 2980-8901
E-ISSN: 2821-1685

Abstract

Purpose: The question of the relationship between ethics and politics is one of the most fundamental issues in political philosophy, as the way it is answered directly influences governance models and civilizational formations. This study aims to elucidate the civilizational implications of this relationship through a comparative analysis of the views of Niccolò Machiavelli and 'Allamah Misbah Yazdi as two prominent representatives of the secular and political Islam paradigms, respectively.

Methodology: The research adopts a descriptive-analytical method with a comparative approach, drawing on the works of both thinkers. The analytical framework is based on five axes: anthropology, the place of religion, the definition of politics, the relationship between ethics and politics, and the concept of public interest.

Findings: The findings indicate that in Machiavelli's thought, grounded in an excessively realist and pessimistic anthropology, politics is defined as an arena independent of ethics, oriented toward survival and the preservation of power, with ethics reduced to a merely instrumental role subordinate to political expediency. In contrast, within the intellectual system of 'Allamah Misbah Yazdi, relying on the divine fitrat of man and the purposiveness of life, politics is defined within the broader framework of religion and specifically under its moral system, serving as a means to realize justice and true human felicity. Accordingly, not only the ends but also the means of politics are bound by ethical and religious values.

Research limitations: The comparative analysis reveals that these two approaches lead to two distinct civilizational logics: one is the logic of survival and power, which produces a security-oriented, functionalist civilization based on material expediency; the other is the logic of guidance and perfection, which leads to the formation of a justice-oriented, ethical, and teleological civilization.

Keywords: Ethics, Politics, Misbah Yazdi, Machiavelli, Civilization.

Cite this Paper: ImaniPour'S.(2026). From Machiavelli to Allameh Misbah Yazdi: The Confrontation Between Two Interpretations of the Relationship Between Ethics and Politics Within a Civilizational Framework. Journal of Interdisciplinary Civilizational Studies of the Islamic Revolution. 5(19), 279-303.

DOR: 20.1001.1.29808901.1405.5.19.10.1

OPEN ACCESS

Publisher:
Imam Hossein University.

©
The Author(s).

نشریه مطالعات میان‌رشته‌ای تمدنی انقلاب اسلامی
Journal homepage: www.cir.ihu.ac.ir

از ماکیاولی تا علامه مصباح‌یزدی؛ تقابل دو قرائت از نسبت اخلاق و سیاست در چارچوبی تمدنی

سجاد ایمانی‌پور[1]

۱. دانشجوی دکتری فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه جامع امام حسین(ع)، تهران، ایران
Email: sajad.imanipour@gmail.com

سال و شماره
سال ۵، پیاپی: ۱۹
پاییز ۱۴۰۵

نوع مقاله
مقاله پژوهشی

سابقه مقاله
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۱/۱۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۱۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۷/۰۱

شاپا چاپی و الکترونیکی
شاپا چاپی: ۸۹۰۱-۲۹۸۰
الکترونیکی: ۱۶۸۵-۲۸۲۱

چکیده

هدف: پرسش از نسبت اخلاق و سیاست، از بنیادی‌ترین مسائل فلسفه سیاسی است که نحوه پاسخ به آن، مستقیما بر الگوهای حکمرانی و صورت‌بندی‌های تمدنی اثر می‌گذارد. این پژوهش با هدف تبیین دلالت‌های تمدنی این نسبت، به تحلیل تطبیقی آرای نیکولو ماکیاولی و علامه مصباح‌یزدی به‌عنوان دو نماینده شاخص از دو پارادایم سکولار و اسلام سیاسی می‌پردازد.

روش پژوهش: روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی با رویکردی تطبیقی با استفاده از آثار دو اندیشمند است. چارچوب تحلیل بر پنج محور انسان‌شناسی، جایگاه دین، تعریف سیاست، نسبت اخلاق و سیاست و مفهوم مصلحت عمومی استوار شده است.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در اندیشه ماکیاولی، با ابتنا بر انسان‌شناسی واقع‌گرایانه افراطی و بدبینانه، سیاست به مثابه عرصه‌ای مستقل از اخلاق و معطوف به بقاء و حفظ قدرت تعریف می‌شود و اخلاق به جایگاهی صرفاً ابزاری و تابع مصلحت سیاسی فروکاسته می‌شود. در مقابل، در منظومه فکری علامه مصباح‌یزدی، با تکیه بر فطرت الهی انسان و غایت‌مندی حیات، سیاست در درون چارچوب دین به‌طور عام و ذیل نظام اخلاقی آن به‌طور خاص تعریف شده و به‌عنوان ابزاری برای تحقق عدالت و سعادت حقیقی انسان تلقی می‌شود.

نتیجه‌گیری: بر این اساس، نه‌تنها هدف، بلکه ابزارهای سیاست نیز مقید به ارزش‌های اخلاقی و دینی‌اند. تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که این دو رویکرد، به دو منطق متمایز تمدنی منجر می‌شوند. یکی منطق بقا و قدرت که به تولید تمدنی امنیت‌محور، کارکردگرا و مبتنی بر مصلحت مادی می‌انجامد؛ و دیگری منطق هدایت و کمال که به شکل‌گیری تمدنی عدالت‌محور، اخلاقی و غایت‌مدار منتهی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، سیاست، مصباح‌یزدی، ماکیاولی، تمدن.

استناد: ایمانی‌پور، سجاد.(۱۴۰۵). از ماکیاولی تا علامه مصباح‌یزدی؛ تقابل دو قرائت از نسبت اخلاق و سیاست در چارچوبی تمدنی ؛ مطالعات میان‌رشته‌ای تمدنی انقلاب اسلامی؛ ۵(۱۹)؛ ۳۰۳-۲۷۹.

DOR: 20.1001.1.29808901.1405.5.19.10.1

ناشر: دانشگاه جامع امام حسین(ع)

OPEN ACCESS
CC BY
© نویسندگان.

مقدمه و بیان مسئله

تاریخ اندیشه سیاسی شاهد نزاع‌های نظری گوناگونی بوده است. نزاع‌هایی که ثمراتی عملی در عرصه سیاست‌ورزی، حکمرانی و تمدن‌سازی دارند. یکی از مهم‌ترین این نزاع‌ها را می‌توان در زمینه نسبت میان دین به طور عام و اخلاق به طور خاص با سیاست دانست. نزاعی که ثمرات آن در رویکردها و کنش‌های سیاسی در نگاه خرد، و در تمدن‌سازی در نگاهی کلان، دارای نمود بارز و واضحی است. اختلاف در نسبت اخلاق و سیاست نه یک اختلاف ظاهری، که تفاوتی بنیادین است که ثمرات تمدنی مهمی دارد. نسبت میان اخلاق و سیاست، در سطح معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی، چارچوب‌های طراحی نهادها، قواعد تعأمل اجتماعی و غایت‌گذاری جمعی را تعیین می‌کند. بنابراین این اختلاف صرفاً یک نزاع نظری نیست؛ بلکه موتور تولید الگوهای تمدنی مجزا است.

در این بین تقابل میان اندیشه سیاسی رایج در جهان، که عمدتاً مبتنی بر زمینه‌های اومانیستی است، و اندیشه سیاسی اسلام، در عصر حاضر بیش از هر زمان دیگری نمود دارد. دلیل این امر، طرح جمهوری اسلامی به عنوان اولین نظام سیاسی با رویکرد اسلام شیعی در تاریخ تشیع پس از ائمه اطهار(ع) است. این نظام سیاسی که بر مبانی شیعی و دینی بنا نهاده شده، در مواجهه با انواع اندیشه‌های متفاوت سیاسی در جهان قرار گرفته است. آن چه در عصر حاضر و در دوره نزاع تمدنی در تقابل جدی با اندیشه سیاسی اسلام قرار گرفته، که حتی در داخل جمهوری اسلامی می‌تواند همراهانی داشته باشد که کنش‌های سیاسی خود را با آن هماهنگ کنند، اندیشه سیاسی رئالیسم سیاسی است که داعیه‌دار اصلی و مهم آن ماکیاولی است. به همین منظور این پژوهش در جستجوی نقاط افتراق اندیشه سیاسی، و به طور مشخص رابطه میان اخلاق و سیاست، در اسلام با خوانش مرحوم علامه مصباح‌یزدی، به‌عنوان یکی از مبرز ترین اندیشمندان اسلامی در عرصه علوم اجتماعی، و ماکیاولی بوده است.

پیشینه پژوهش

جدول شماره ۱: پیشینه پژوهش

عنوان پژوهش	نویسندگان	ناشر تاریخ نشر	توضیحات پژوهش
جدال اخلاق و سیاست در اندیشه خواجه نصیرالدین طوسی و نیکولو ماکیاولی	فرشاد شریعت مهدی نادری باب اناری	پژوهشنامه علوم سیاسی ۱۳۹۰	این پژوهش با صرف نظر از تفاوت‌های ضروری و خاص موجود میان دو سنت فکری اسلامی و غربی (که ناشی از اوضاع روزگار دو متفکر مورد نظر بوده است) در جستجوی این پرسش است که چرا و چگونه خواجه نصیر و ماکیاولی، نظریه خود را با اهدافی متفاوت (آرمان‌گرایانه و واقع‌گرایانه) ارائه می‌دهند؟ این پژوهش از رویکرد کلان اسپریگنز و روش هرمنوتیک متن استفاده کرده است تا به فهم منطق درونی نظریه‌های سیاسی دو متفکر مورد نظر خود نائل آید.
بررسی رابطه اخلاق و سیاست در اندیشه ماکیاولی و نقد آن بر اساس دیدگاه امام خمینی(ره)	عسکر دیرباز زهرا باقری	چهارمین کنگره بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی ۱۳۹۷	این پژوهش که رویکردی مقایسه‌ای دارد، به سراغ دو تن از فیلسوفان اسلامی و غربی، یعنی امام خمینی و ماکیاولی، رفته است. این دو تفکر در مقابل یکدیگر معرفی شده‌اند؛ چنان که نگاه اسلامی فرادنیایی و آرمان‌گرایانه، و نگاه غربی، این جهانی و واقع‌گرایانه است. پژوهشگران همچنین ماکیاولی را به عنوان مبدع گسست سنتی میان اخلاق و سیاست در عصر رنسانس می‌دانند.
دین و اخلاق در «شهریار» ماکیاولی و «سیاست‌نامه» نظام‌الملک؛ یک مطالعه تطبیقی با تکیه بر تفاوت‌ها	رحیم سلامت آذر	نشریه پژوهش‌های بین رشته‌ای ادبی ۱۳۹۸	این تحقیق با رجوع به دو کتاب مشهور از ماکیاولی و خواجه نظام‌الملک یعنی کتب شهریار و سیاست‌نامه، با روش توصیفی-تحلیلی به مقایسه میان نظرات این دو نفر در نسبت بین اخلاق و سیاست پرداخته است. نویسنده نتیجه گرفته است که دید ماکیاولی نسبت به دین صرفا

عنوان پژوهش	نویسندگان	ناشر تاریخ نشر	توضیحات پژوهش
			فایده‌گرایانه، واقع‌گرا، مدرن و غیرسکولار است و آن را تنها وسیله برای اتحاد مردم می داند. او همچنین هیچ اخلاقی را مقدم بر جامعه نمی‌داند و اخلاق را محصول زور و قانون می‌داند. از سمت دیگر نظام الملک نسبت به دین نگاهی متعصبانه، سنتی و محافظه‌کارانه دارد و برای دین و اخلاق فی‌نفسه ارزش قائل است؛ گرچه از آثار سیاسی آن نیز غافل نیست.
واکاوی نسبت و تعامل سیاست و اخلاق با تکیه بر نظریات علامه مصباح‌یزدی	هادی جعفریان	پژوهشنامه فرهنگ و معارف دینی ۱۴۰۱	این تحقیق با هدف تبیین رابطه بین سیاست و اخلاق مبتنی بر نظریات علامه مصباح نگاشته شده است. این پژوهش با روش جمع‌آوری اطلاعات کتابخانه‌ای، مبادی تصوری و تصدیقی اخلاق و سیاست را بررسی کرده است و چنان نتیجه گرفته است که در رویکرد اسلامی، سیاست راستین بر پایه اخلاق موضوعیت پیدا می‌کند و هدف آن سوق دادن انسان‌ها به سوی سعادت است. اگر سیاست در پیوندی وثیق با اخلاق نباشد، سرنوشتی جز استبداد و فساد نخواهد داشت.
نقد دیدگاه ماکیاولی درباره معیار فعل اخلاقی بر اساس مبانی انسان‌شناسی آیت‌الله مصباح‌یزدی	زینب کبیری کبرات آگبوگون	نشریه معرفت اخلاقی ۱۴۰۲	نویسندگان این پژوهش که از روش توصیفی-تحلیلی استفاده نموده‌اند، چنین بیان داشته‌اند که ماکیاولی معیار فعل اخلاقی را رسانندگی انسان به هدف و غایت زندگی مادی به حساب می‌آورد لذا از نظر او، هدف به‌تمامه وسیله را توجیه می‌کند. اما علامه مصباح با نقد دیدگاه ماکیاولی در مورد معیار فعل اخلاقی، پیش‌نیاز درک معیار فعل اخلاقی را، شناخت صحیح انسان می‌دانند.

پژوهش‌های عدیده دیگری نیز در زمینه نسبت‌سنجی میان اخلاق و سیاست از منظر دیگر اندیشمندان و فیلسوفان انجام گرفته است. همچنین تحقیقات فراوان دیگری نیز هستند که به آرای ماکیاولی یا علامه مصباح به شکل جداگانه و از منظری متفاوت نگریسته‌اند.

اما آن چه موجب تمایز پژوهش حاضر می‌شود، مطالعه توامان دو قرائت متفاوت به رابطه اخلاق و سیاست از منظر دو اندیشمند مورد نظر است. این پژوهش هم از منظری متفاوت از پژوهش‌های پیشین (نسبت اخلاق و سیاست و نه صرفاً بررسی منفرد هر یک از موارد) به آرای اندیشمندان مورد نظر خود پرداخته و هم رویکردی مقایسه‌ای میان دلالت‌های تمدنی آرای آن دو برقرار کرده است.

مبانی نظری

برای درک بهتر روابطی که ممکن است میان مفاهیم اخلاق و سیاست متصور باشیم، لازم است که به آراء اندیشمندان پیشین توجه نماییم. به طور کلی اندیشمندان مختلفی در مورد نسبت میان دو مفوم اخلاق و سیاست، نظریه‌پردازی کرده‌اند. این نظرات را می‌توان ذیل چهار دسته کلی تقسیم‌بندی کرد. این چهار دسته عبارتند از (شریفی، ۱۳۹۶: ۲۷-۴۳):

۱. جدایی اخلاق از سیاست

۲. تبعیت اخلاق از سیاست

۳. اخلاق دوسطحی

۴. تلازم اخلاق و سیاست

بر اساس نظریه جدایی اخلاق از سیاست، باید بین اصول اخلاقی و مقتضیات سیاست، تفاوت لحاظ کرد. بر اساس این نگاه که با نام واقع‌گرایی (رئالیسم) نیز معرفی می‌شود، توجه به اخلاق در سیاست، منجر به شکست می‌شود؛ زیرا که اخلاق بر مبنای حقیقت بوده اما ابتنای سیاست تنها بر منفعت و مصلحت می‌باشد(مسعودی و ساداتی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۱). این نظریه با ابتنای بر نظریه دست‌های آلوده بنا شده است که بدنامی و آلودگی را از اقتضائات ذاتی سیاست می‌داند که از آن مفری نیست(بالین‌پرست و فتح‌زاده، ۱۳۹۸: ۹۳).

معتقدان به نظریه تبعیت اخلاق از سیاست، اساسا اصالتی برای اخلاق قائل نیستند. طبق این نظریه، تمام مولفه‌های زیست اجتماعی، از جمله اخلاق، بدون هیچ قید و شرطی، از سیاست تبعیت می‌کنند و ارزش خود را از آن می‌گیرند(مسعودی و ساداتی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۱). تفاوت این رویکرد به نسبت میان اخلاق و سیاست با رویکرد جدایی، در اصالت دادن به اخلاق است. رویکرد جدایی قائل به اصالت برای اخلاق بوده، در عین این که حیطه آن را خارج از گستره سیاست می‌داند. رویکرد تبعیت اخلاق از سیاست اما اساسا برای اخلاق اصالتی ذاتی قائل نیست و معتقد است اگر هم اخلاق اصالتی داشته باشد، عرضی بوده و به دلیل تبعیت از سیاست است(اسلامی، ۱۳۸۳: ۱۴۸-۱۴۷).

نظریه اخلاق دوسطحی، رویکردی دوگانه به اخلاق دارد که در دو ساحت مختلف فردی و اجتماعی تعریف می‌شود. از منظر این نظریه باید اخلاق در دو سطح جداگانه فردی و اجتماعی به شکلی مجزا درک و تحلیل شود. بنا بر این نظریه، لزوما تمام آن چه که در سطح فردی، اخلاقی شناخته می‌شود، در سطح اجتماعی و عرصه سیاست، اخلاقی نیست. بنابراین دو نظام اخلاقی به شکل مجزا پذیرفته می‌شوند که یکی متناسب با زیست فردی اشخاص بوده و دیگری متناسب با حیات اجتماعی بشریت. این دو نظام می‌توانند دارای نقاط اشتراک با یکدیگر باشند(خرمشاد، ۱۳۹۲: ۴۶). نتیجه آن‌که اخلاق فردی بر اساس ملاک‌ها و موازین ثابت سنجیده می‌شود؛ در حالی که اخلاق در عرصه اجتماع، تابع مصالح و منافع ملی می‌باشد(اسلامی، ۱۳۸۳: ۱۴۹-۱۵۰).

در نهایت نظریه تلازم اخلاق و سیاست بیان می‌دارد که اخلاق و سیاست، هر دو از شاخه‌های حکمت عملی و به دنبال تامین منافع انسان‌اند و لذا ناقض یکدیگر نیستند. در این زمینه خواجه نصیرالدین طوسی معتقد است سیاست، در حقیقت فن تحقق زندگی اخلاقی است و از این منظر، سیاست و اخلاق هر دو در مسیر رشد و ترقی افراد و جامعه هستند(دوفوشه‌کور، ۱۳۷۷: ۶۱۳) بنابراین از این زاویه دید، نمی‌توان میان سیاست و اخلاق، مرزی دقیق را لحاظ کرد. این نظریه، فقط یک نظام اخلاقی را در هر دو ساحت فردی و اجتماعی زندگی بشری معتبر می‌داند و به تبع اخلاقیات در سطح فردی را، در سطح اجتماعی نیز جاری و معتبر دانسته و همچنین اخلاقیات اجتماعی را در عرصه فردی لازم الاجرا می‌داند. طبق این نظریه، اخلاق سیاست فردی و سیاست، اخلاق جمعی عنوان می‌شود(اسلامی، ۱۳۸۳: ۱۵۲).

این پژوهش به دنبال کشف و تبیین آراء دو نظریه‌پرداز مشهور از دو نظریه کاملا متفاوت و حتی متضاد در زمینه رابطه میان اخلاق و سیاست (تباین و تلازم) است تا از این رهگذر، افتراقات بنیادین و تمدنی نگاه به سیاست و همچنین نسبت میان اخلاق و سیاست در آراء نظریه‌پردازان سکولار و اندیشمندان اسلامی تبیین گردد.

روش پژوهش

این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با اتکا به منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. واحد تحلیل، گزاره‌های نظری استخراج‌شده از آثار ماکیاولی و آیت‌الله مصباح‌یزدی است که در چارچوب مفهومی تعیین‌شده، بازسازی و سپس به‌صورت تطبیقی مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

آراء نیکولو ماکیاولی

در اندیشه سیاسی ماکیاولی، سیاست به مثابه فن تأسیس، حفظ و تثبیت قدرت تعریف می‌شود. تحلیل آثار اصلی او، به‌ویژه «شهریار» و «گفتارها»، نشان می‌دهد که وی با گسست از سنت اخلاق‌محور پیشین، سیاست را حوزه‌ای مستقل با منطق خاص خود تلقی می‌کند. همین رویکرد او که در ادبیات سیاست امروز با نام ماکیاولیسم شناخته می‌شود، از آن جا که با اعتقادات دینی و اخلاقی مردم تغایری عمیق داشت، واکنش‌های فراوانی را برانگیخت(براتی و همکاران، ۱۳۹۶: ۳۸). به عنوان مثال از نظر او، چارچوبی که امکان ترویج اخلاقیات در جامعه را فراهم می‌کند، با بی‌اخلاقی ایجاد می‌شود(افروغ، ۱۳۸۹: ۲۱). این سنخ آراء او، منجر به ممنوع‌سازی نشر آثار و کتب او توسط کلیسا شد(حاجی ناصری و اعتصامی، ۱۳۹۱: ۲۲۶). حتی در سده‌های بعد نیز او منتقدان فراوانی داشته است. اشتراوس، از منتقدان سرسخت او در قرن ۲۰ میلادی، بیان داشته است که آثار او بر نقد دین و اخلاق بنا شده است(اشتراوس، ۱۳۸۷: ۴۹).

۱. انسان‌شناسی در اندیشه ماکیاولی

در اندیشه ماکیاولی، انسان‌شناسی نقش مهمی در تبیین نظریه سیاسی او دارد. وی با نگاهی که خود نام آن را واقع‌گرایی گذاشته است، انسان را موجودی ناسپاس، متلون، سست‌پیمان و

منفعت‌طلب می‌داند که در شرایط مختلف، به‌راحتی از تعهدات اخلاقی خود عدول می‌کند. از نظر او، انسان‌ها بیش از آن که تابع فضیلت باشند، تابع منافع خویش‌اند و مهر و محبت و رعایت اخلاق در میان آنان ثبات و ضمانت اجرایی ندارد. بر همین اساس، نمی‌توان سیاست را بر مبنای اعتماد به فضیلت اخلاقی انسان‌ها بنا کرد، بلکه باید آن را بر پایه کنترل و تدبیر رفتار انسانی استوار ساخت(ماکیاولی، ۱۴۰۰: ۱۳۱-۱۲۹؛ ۱۱۸-۱۱۷).

۲. جایگاه اخلاق در اندیشه ماکیاولی

ماکیاولی گرچه اخلاق را لازمه زندگی می‌داند، اما اگر حاکم ملزم به آن باشد، آن را خطرناک می‌پندارد. لذا حاکم، یا به تعبیر او شهریار، اجبار و الزام و تعهدی به رعایت اخلاق نباید داشته باشد. البته باید توجه داشت که روی سخن ماکیاولی با شهریاران است و نه توده مردم عادی. یعنی او رهبران و فرمانروایان سیاسی را از الزام همیشگی به رعایت قواعد اخلاقی معاف می‌دارد. ولی ارج و فایده اخلاقیات را برای عموم مردم انکار نمی‌کند(توسکانو، ۲۰۰۹: ۲).

از سمت دیگر در مورد شهریاران نیز نسبت‌دادن نفی مطلق اخلاق به ماکیاولی، نوعی ساده‌سازی در فهم اندیشه او به شمار می‌رود. بررسی آثار وی نشان می‌دهد که نقد اصلی او نه متوجه اصل اخلاق، بلکه ناظر به اخلاق مسیحی رایج در قرون وسطی است؛ اخلاقی که بر فضائلی همچون تواضع، گذشت و پرهیز از خشونت تأکید دارد و از نظر او با الزامات حفظ دولت سازگار نیست(ماکیاولی، ۱۴۰۰: ۱۱۹-۱۱۸).

در مقابل، ماکیاولی به نوعی اخلاق مدنی گرایش دارد که در آن، حفظ دولت و تأمین نظم، معیار ارزیابی کنش سیاسی قرار می‌گیرد. در این چارچوب، صفاتی همچون قاطعیت، شجاعت و تدبیر، حتی اگر مستلزم عدول از برخی موازین اخلاقی رایج باشد، برای بقای نظام سیاسی ضروری تلقی می‌شوند. در تفسیرهای معاصر از اندیشه او نیز تأکید شده است که ماکیاولی در امتداد سنت جمهوری‌خواهی رومی، فضیلت را در خدمت حفظ دولت و خیر عمومی بازتعریف می‌کند(اسکینر، ۲۰۰۲: ۱۶۲-۱۶۰).

در همین چارچوب، جایگاه عدالت نیز در اندیشه ماکیاولی ماهیتی کارکردی پیدا می‌کند. در اندیشه ماکیاولی، عدالت به‌عنوان یک فضیلت مطلق اخلاقی جایگاه ثابتی ندارد، بلکه در نسبت با

کارکردهای سیاسی آن بازتعریف می‌شود. وی در بحث از قساوت و رأفت تصریح می‌کند که حاکم نباید از متهم‌شدن به سنگدلی هراس داشته باشد، اگر این امر برای حفظ نظم و فرمان‌بری ضروری باشد: «شهریار باید از آن بیم نداشته باشد که او را سنگدل شمارند» (ماکیاولی، ۱۴۰۰: ۱۱۸). بر این اساس، عدالت در اندیشه او مفهومی کارکردی و تابع مصلحت سیاسی است، نه یک اصل ذاتی و تغییرناپذیر.

۳. غایت و تعریف سیاست در اندیشه ماکیاولی

در نگاه ماکیاولی سیاست به مثابه فن قدرت معرفی می‌شود و هدف اصلی آن وصول به قدرت و حفظ آن به هر قیمت ممکن است. این قیمت می‌تواند زیرپا گذاشتن اصول اخلاقی باشد؛ چرا که در نگاه او کسب و حفظ قدرت سیاسی اصل و هدف بوده و هر چیز دیگر فرع است و ابزاری برای وصول به هدف اصلی(افروغ، ۱۳۹۰: ۴۱). به عنوان مثال از نظر او زمانی که امنیت یک کشور یا اقتدار و ثبات حکومت وابسته به اتخاذ تصمیمی معین است، شهریار نباید به عادلانه یا ناعادلانه بودن و ممدوح یا مذموم بودن آن تصمیم بیندیشد. بلکه باید تصمیمی را بگیرد که مصلحت کشور ایجاب می‌کند و نجات، رستگاری و آزادی کشور به آن وابسته است. خواه اخلاقی و عادلانه باشد یا نباشد(کولمن، ۲۰۰۰: ۲۴۸).

او دیدگاه خودش را مصلحت‌اندیشی بی‌رحمانه‌ای می‌داند که ارتکاب آن در امر حکومتداری گریز ناپذیر است. از نگاه او یا نباید وارد عالم سیاست شد و یا این که در صورت ورود به دنیای سیاست، باید برای کسب قدرت مبارزه کرد و در این مسیر از هر وسیله ممکن استفاده کرد؛ راه دیگری وجود ندارد(اخوان کاظمی و عزیزی، ۱۳۸۹: ۱۷۳).

٤. نسبت اخلاق و سیاست از منظر ماکیاولی

تصویر قدرت‌گرایانه، زورمندانه و نفع‌طلبانه از انسان و ناکارآمدی اخلاق مسیحی و یونانی باعث گرایش ماکیاولی به اخلاق سودگرایانه شد. افکار او به پیدایش مکتبی فکری در اروپا منجر شد که به دلایل توجیه‌کننده اعمال دولت و فلسفه استبداد نوین معروف شد. بر اساس این مکتب، دولت‌ها به نام مصالح عالی زمانه، می‌توانند از اصول اخلاقی و مذهبی منحرف گردند و مطمئن

باشند که عمل خلافی مرتکب نشده‌اند. به بیان ساده‌تر طبق این مکتب، دولت‌ها برای دستیابی به مقاصد سیاسی خود، می‌توانند از هر روشی استفاده کنند(بانرجی، ۲۰۲۴: ۷۵۰). به زعم ماکیاولی برای سعادت این جهانی در حکومتداری باید بهایی پرداخت کرد و آن دست کشیدن از قواعد اخلاق مسیحی است(واووراس، ۲۰۲۴: ۵-۴). لذا او سیاست را از اخلاق جدا می‌دانسته و قائل به رابطه تباین میان این دو بوده است(عنایت، ۱۳۷۹: ۱۶۴).

او در کتاب خود می‌نویسد: «هرگاه مساله یگانگی و فرمانبرداری رعایا در میان باشد، شهریار نباید باکی از آن داشته باشد که وی را ستمگر بنامند. چرا که با گرفتن چند زهر چشم نشان خواهد داد نیکدل‌تر از آنانی است که از سر نرمخویی بسیار، اجازه می‌دهند آشوب درگیرد و کار به خونریزی و غارت بینجامد... در میان شهریاران، شهریار نوخاسته را از به جان خریدن بدنامی ستم‌پیشگی گریزی نیست؛ چرا که خطرهای بسیاری در پیرامون دولت نوبنیاد در کمین‌اند.» (ماکیاولی، ۱۴۰۰: ۱۲۳-۱۲۴) او حتی در جایی مستقیماً توصیه به ستمگری برای شهریار کرده است. او معتقد بوده که به منظور تامین امنیت سرزمین‌های تازه فتح شده، لازم است شهریار در این سرزمین‌ها به یکباره ستم‌های فراوانی را تحمیل کند تا به‌اصطلاح گربه را دم حجله کشته و مجبور به ستمگری‌های کوچک‌تر و متعدد در طول زمان نباشد. زیرا تلخی چنین ستمی کمتر است و مردم کمتر اذیت خواهند شد. اما در مقابل، لازم است که شهریار، کارهای نیک را به آرامی و به شکل استمراری انجام دهد تا مردم طعم و لذت آن را بیشتر و در مدت طولانی بچشند. همچنین شهریار، در صورتی که نیاز به ستمگری برای حفظ قدرت را احساس کرد، حتی المقدور باید فقط به افراد ناتوان ستم کند؛ چرا که توانمندان امکان و قدرت تلافی دارند در حالی که ضعیفان قدرت انتقام ندارند. اما اگر مجبور به ستم به توانمندان شد، باید آن‌ها را به طور کامل از میان بردارد؛ تا قدرت مقابله با او را نداشته باشند(ونگ، ۲۰۲۴: ۹۴-۹۳). از این نگارش او چنین استفاده می‌شود که او اعتقاد دارد هدف (حفظ حکومت به هر قیمتی) وسیله را توجیه می‌کند.

ماکیاولی رعایت اخلاق در سیاست را آرمانی و البته ناموفق می‌داند. او نوشته است: «شکاف میان زندگی واقعی و زندگی آرمانی چنان است که هر گاه کسی واقعیت را به آرمان بفروشد، به جای پیوستن، راه نابودی خویش را در پیش می‌گیرد. هر که بخواهد در همه حال پرهیزکار باشد، در میان این همه ناپرهیزکاری سرنوشتی جز ناکامی نخواهد داشت. از این رو شهریاری که بخواهد

شهریاری را از کف ندهد، می‌باید شیوه‌های ناپرهیزگاری را بیاموزد و هر جا که نیاز باشد، به کار بندد.» (ماکیاولی، ۱۴۰۰: ۱۱۸-۱۱۷) وی می‌افزاید: «همه می‌دانند که چه نیکوست شهریار را که درست پیمان باشد و در زندگی راست‌روش و بی‌نیرنگ. با این همه، آزمون‌های دوران زندگانی ما را چنین آموخته است که شهریارانی که کارهای گران از دست‌شان برآمده است، آنانی بوده‌اند که راست کرداری را به چیزی نشمرده‌اند و با نیرنگ آدمیان را به بازی گرفته‌اند و سرانجام بر آنانی که راستی پیشه کرده‌اند، چیره گشته‌اند. فرمانروای زیرک نمی‌باید پایبند پیام خویش باشد، هنگامی که به زیان اوست و دیگر دلیلی برای پایبندی به آن در میان نیست. اگر مردمان همگی نیک می‌بودند، این اندیشه‌ای شایسته نمی‌بود. اما از آن جا که مردمان، بدخیم و سست پیمان‌اند، شما نیز ناگزیر از پایبندی به پیمان خود با ایشان نیستید... بنابراین یک شهریار، خصوصاً شهریار نودولت، باید چنان خویی داشته باشد که با دگرگون شدن روزگار و ضرورت‌های آن دگرگون شود و چنان که گفتیم، اگر می‌تواند، جانب نیکی را فرو نگذارد. اما هرگاه ضرورتی داشته باشد، می‌تواند به شرارت نیز متوسل شود.» (ماکیاولی، ۱۴۰۰: ۱۳۱-۱۲۹)

ماکیاولی عدول از اخلاق را از دو جهت توجیه می‌کند. اول این که این نوع اقدامات برای حفظ حاکمیت لازم است و دوم آن که این اقدامات به سود شهروندان است. اگر هدف، مقدس و قابل دفاع باشد و خیر عمومی را به همراه بیاورد، می‌تواند کاربرد ابزارهای شر و غیراخلاقی را توجیه کند(سرمست، ۱۳۸۸: ۱۳۳). همچنین شهریار در چنین شرایطی در عین این که نباید نیکی نماید، اما رفتارهای غیراخلاقی را باید به صورت پنهانی و سری انجام دهد(کارگرفرد و همکاران، ۱۳۹۹: ۶۸۷). یعنی در ظاهر باید خود را متخلق نشان دهد. پس او باید برای تحکیم قلمرو قدرت خود، از ارتکاب گناهان عمده پرهیز کند و از طریق نمایش پرهیزکاری و پارسایی، اجبار را به اجماع تبدیل نماید(سرمست، ۱۳۸۸: ۱۳۳). لذا او بر اهمیت ظاهر رفتار سیاسی اخلاق‌مدار تأکید داشته و بیان می‌دارد که در عمل، نمایش عدالت و سیاست اخلاق‌محور می‌تواند جایگزین تحقق واقعی آن شود(ماکیاولی، ۱۴۰۰: ۱۲۶).

خلاصه آن که ماکیاولی با نام واقع‌گرایی سیاسی معتقد است که رعایت اخلاق در سیاست به شکست در عرصه سیاست می‌انجامد چرا که اخلاق بر مدار حق می‌گردد اما سیاست بر مبنای

منفعت و مصلحت استوار است. در نتیجه سیاست‌ورزی که تنها عرصه‌ای برای کسب، توسعه و حفظ قدرت است، تنها با فدا کردن اصول اخلاقی میسر می‌شود(کومار، ۲۰۲۵: ۲). ماکیاولی در کتاب خود به صراحت به حاکم و سیاستمدار، یا به قول خود او شهریار، توصیه می‌کند که برای تحکیم قدرت خود در صورت نیاز هر محذور اخلاقی را زیرپا بگذارد(گرتز، ۱۳۹۹: ۱۳۱).

۵. مصلحت عمومی در دید ماکیاولی

از نظر ماکیاولی، توجیه وسیله توسط هدف و زیر پا گذاردن اخلاقیات، باید حول محور مصلحت عمومی شکل بگیرد. در نگاه ماکیاولی، مصلحت عمومی در سیاست، محوریت دارد. مصلحت عمومی، که توسط اندیشمندان پیش از ماکیاولی نیز مطرح بوده است، متفاوت از مصلحت دولتی یا حکومتی است. مصلحت عمومی به معنای منفعت و مصلحت مشترک و عمومی افراد جامعه است و متفاوت از منفعت دولت است(راسخ و بیات کمیتکی، ۱۳۹۰: ۱۱۳) و در مصادیق نیز می‌تواند منطبق بر منفعت دولت یا حکومت نباشد. لذا مطابق نظر ماکیاولی، آن تصمیمی باید توسط شهریار گرفته شود که مصلحت عمومی و جمعی جامعه را در جهت بهبود کیفیت زندگی مادی افراد تأمین کند؛ نه آن که صرفاً مصلحت شخصی شهریار یا منافع دولتی و حکومتی را فراهم آورد(طباطبایی، ۱۳۸۲: ۵۰۶). بنابراین آراء ماکیاولی با اندیشمندانی که قائل به اصالت مصلحت دولت هستند، متفاوت است (مرادخانی، ۱۳۹۷: ۲۵۱) که پرداخت به آن به شکل تفصیلی در این مجال نمی‌گنجد. نتیجه آن که از منظر ماکیاولی در سیاست، مصلحت عمومی بر اخلاق مقدم است (عابدی و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۹۷) و مصلحت عمومی (البته در تعریف صرفاً مادی آن) در تمام آراء ماکیاولی محوریت دارد.

این محوریت مصلحت عمومی در نظر ماکیاولی را می‌توان متأثر از زمان و مکان حیات او دانست. شهر فلورانس در زمانه ماکیاولی، مبتنی بر مصالح شخصی اداره می‌شد. همین امر منجر به اصالت منفعت شخصی یا مصلحت دولت می‌شد و ماکیاولی متوجه مفاسد این امر شده بود و متأثر از این موضوع، بر مصلحت عمومی تمرکز داشت(مادوکس، ۲۰۰۲: ۵۴۴).

آراء علامه مصباح‌یزدی (رحمت‌الله‌علیه)

در منظومه فکری علامه محمدتقی مصباح‌یزدی، به عنوان یکی از بزرگترین و مهم‌ترین اندیشمندان معاصر جهان اسلام، سیاست در چارچوبی الهیاتی و ذیل تعریف جامع از دین معنا می‌یابد. بر اساس آثار ایشان در حوزه فلسفه اخلاق و نظریه سیاسی اسلام، سیاست به عنوان بخشی از حیات اجتماعی انسان، در درون منظومه دین تعریف می‌شود.

۱. انسان‌شناسی در اندیشه مصباح

در منظومه فکری علامه مصباح‌یزدی، انسان موجودی دارای کرامت ذاتی، فطرت الهی و استعداد وصول به کمال حقیقی است(مصباح‌یزدی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۹۰). این تلقی از انسان، مبنای فهم ایشان از دین، اخلاق و سیاست را شکل می‌دهد. بر این اساس، انسان نه موجودی صرفاً منفعت‌طلب، بلکه دارای ظرفیت درک خیر حقیقی و حرکت به سوی تعالی است، هرچند امکان انحراف نیز برای او متصور است(دیرباز و گنج‌خانی، ۱۴۰۱: ۴۸-۴۱). یعنی انحرافات اخلاقی انسان‌ها عارض بر فطرت آن‌ها شناخته می‌شود و نه جزئی از ذات آن.

طبق نظر ایشان، تعریف دین نقش تعیین‌کننده‌ای در تبیین جایگاه انسان و نسبت او با عرصه‌های مختلف حیات دارد. اگر دین صرفاً ناظر به رابطه معنوی انسان با خدا یا زندگی اخروی تلقی شود، از تنظیم حیات دنیوی و اجتماعی انسان بازمی‌ماند. اما اگر دین به عنوان شیوه رفتار صحیح انسانی مطابق خواست الهی تعریف گردد، تمامی شئون حیات انسان، اعم از فردی و اجتماعی، در قلمرو آن قرار می‌گیرد و در مسیر کمال انسانی معنا پیدا می‌کند(مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱: ۱۴۱). در چنین چارچوبی، انسان موجودی است که قابلیت هدایت، تربیت و تعالی دارد و سیاست نیز باید در راستای شکوفایی این ظرفیت‌ها تعریف شود. از این‌رو، سیاست صرفاً ابزار کنترل رفتار انسان نیست، بلکه ابزاری برای هدایت او به سوی کمال حقیقی تلقی می‌شود.

۲. جایگاه اخلاق در اندیشه مرحوم مصباح‌یزدی

در تقسیم‌بندی مرحوم مصباح‌یزدی، دین به سه جزء اصلی اعتقادات، اخلاقیات و احکام (فقه) تقسیم‌بندی می‌شود. ایشان در مقام تمثیل و تشبیه، اعتقادات را به‌مثابه ریشه، اخلاق را به عنوان ساقه و تنه و

احکام را مانند شاخه‌های درخت تدین در نظر گرفته‌اند(مصباح‌یزدی، ۱۳۹۲: ۹۴). بنابراین دین و اخلاق به هیچ وجه از یکدیگر جدایی‌پذیر نیستند(مصباح‌یزدی و شریفی، ۱۳۹۴: ۲۳۴).

تعریفی که ایشان از اخلاق دارند، تعریفی موسع است که به عنوان یکی از اجزای دین و روح احکام شریعت، حیطه گسترده‌ای را شامل می‌شود. «بالاخره این سوال مطرح است که اخلاق را چگونه معنا می‌کنیم. کسانی که می‌گویند حوزه اخلاق از حوزه سیاست جداست، اخلاق را طوری تعریف می‌کنند که شامل این مسائل (سیاست) نشود. اما اگر اخلاق را آن‌گونه که ما تعریف می‌کنیم، شامل هر نوع رفتار ارزشی بدانیم، طبعا حوزه سیاست را نیز در برمی‌گیرد.» (بیانات آیت‌الله مصباح در دفتر مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۳/۱۱).

طبق نظرگاه اسلام، نظام اخلاقی در هر دو سطح زندگی فردی و اجتماعی معتبر و دارای اصالت است و هر آن چه که در عرصه فردی اخلاقی شناخته می‌شود، در سطح اجتماعی نیز اخلاقی تلقی می‌شود. در نتیجه هر آن چه در سطح فردی برای انسان‌ها به عنوان امر غیراخلاقی شناخته می‌شود، در سطح اجتماعی و عرصه سیاست نیز غیراخلاقی می‌باشد.

در این چارچوب، عدالت نیز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین فضایل اخلاقی، جایگاهی بنیادین در سیاست دارد. با توجه به این که سیاست در اندیشه ایشان در درون منظومه اخلاقی دین تعریف می‌شود، تحقق عدالت در سطح فردی و اجتماعی، از مهم‌ترین کارکردهای نظام سیاسی به شمار می‌رود و نمی‌توان آن را از اخلاق جدا ساخت. ایشان در این زمینه اصالت و ارزش عدالت در میان انسان ها را به عنوان یک اصل مقبول و مورد پذیرش دانسته‌اند که گرچه گهگاهی در طول تاریخ فلسفه، ارزش مطلق آن، مورد تردید قرار گرفته است، اما انکار این ارزش در واقع به انکار اصالت اخلاق برمی‌گردد و معنایش این است که ارزش‌های اخلاقی، مطلق و اصیل نیستند؛ بلکه نسبی و تابع خواست‌های انسان‌ها و جوامع انسانی‌اند(مصباح‌یزدی و اسکندری، ۱۳۹۴: ۱۲۱-۱۲۲). از نظر ایشان رعایت عدالت در عرصه سیاست نیز امری ضروری است. چنان که خداوند متعال در آیه ۲۵ سوره مبارکه حدید به شکل صریح، و در آیات متعدد دیگری به شکل ضمنی، هدف از بعثت انبیاء و نزول کتب آسمانی را، برقراری عدالت اجتماعی توسط مردم معرفی کرده است(مصباح‌یزدی، ۱۳۹۴: ۱۳۶).

۳. غایت و تعریف سیاست از نظر مصباح‌یزدی

در اندیشه علامه مصباح، سیاست اساساً در نسبت با غایت نهایی حیات انسانی تعریف می‌شود و آن چیزی جز سعادت حقیقی و کمال انسانی نیست. بر این اساس، سیاست نه ابزاری برای تأمین منافع صرف مادی، بلکه وسیله‌ای در جهت تحقق غایات متعالی دین و رساندن انسان به کمال نهایی است. همچنین با توجه به نگاه ایشان به مشروعیت حکومت، که آن را ناشی از ولایت الهی و رعایت شریعت می‌دانند، در تمدن اسلامی، دولت و حکومت صرفاً مسئول اداره امور دنیوی نیست، بلکه باید زمینه رشد اخلاقی و معنوی شهروندان را فراهم آورد. در نتیجه بر اساس دیدگاه ایشان، سیاست به معنای آیین کشورداری و اداره امور جامعه بر اساس خواسته‌ها و مصالح مادی و معنوی بوده و جزئی از دین مبین اسلام است(مصباح‌یزدی و سبحانی، ۱۳۸۶: ۱۰۴). حتی به تعبیر دقیق‌تر، سیاست باید که در خدمت دین و تحقق اهداف آن در جامعه باشد و مصالح دنیوی را نیز در مسیر وصول به مصالح اخروی تامین نماید(مصباح‌یزدی، ۱۴۰۲: ۸۸-۸۶). بنابراین آن‌چه اصالت دارد، تامین مصالح اخروی است که مصالح دنیوی نیز باید در مسیر آن تأمین گردند(مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱: ۲۶).

٤. نسبت اخلاق و سیاست از منظر مصباح‌یزدی

طبق نظر مرحوم مصباح‌یزدی ارتباط تعالیم دینی با حوزه‌های مختلف زندگی بشری ارتباطی تنگاتنگ با تعریف از دین دارد. مشخص است که اگر دین به عنوان تنظیم‌کننده صرف رابطه معنوی انسان با خدا و یا تنظیم زندگی انسان با آخرت شناخته شود، این دین نمی‌تواند ارتباطی با علوم دیگر از جمله علوم انسانی که متولی بررسی امور این دنیایی انسان‌ها هستند، داشته باشد. از مهم‌ترین این علوم نیز علم سیاست و حکومت‌داری است. در این تعریف از دین، قلمرو دین به حوزه‌های مرتبط با امور اخروی و معنوی محدود می‌شود. همچنین اگر دین به عنوان یک امر غیرقابل دسترسی و درک و فهم برای مردم و یک امر صرفاً ماورایی پنداشته شود، قضاوت‌های عقلانی از دایره دین بیرون می‌شوند و به مرور زمان گرایش به دینداری کاهش می‌یابد چرا که نمی‌تواند پاسخگوی قضاوت‌ها و سوالات عقل بشری باشد و لذا کارایی آن محدود شده و تعداد معتقدان به آن نیز رو به کاهش می‌رود. اما اگر دین به عنوان شیوه رفتار صحیح انسانی مطابق خواست خدای متعال شناخته شود، هیچ چیزی از قلمرو دین با چنین تعریفی بیرون نمی‌ماند و همه امورات بشری با رویکرد وصول به

کمال انسانی حقیقی می‌تواند معنا پیدا کند(مصباح‌یزدی و سبحانی، ۱۳۸۶: ۴۱-۴۰). علامه مصباح در این زمینه می‌فرمایند: «اگر کسانی اسلام را بیگانه با سیاست تصور می‌کنند، معلوم می‌شود که دین دیگری انتخاب کرده‌اند و اسمش را اسلام گذاشته‌اند. آن اسلامی که منبعش قرآن و سنت است، ممکن نیست با سیاست بیگانه باشد.» (مصباح‌یزدی و سبحانی، ۱۳۸۶: ۵۳)

از طرفی با توجه به تعریف موسعی که از اخلاق شد، اخلاق به عنوان بخشی از دین، و بلکه روح دین که در تمام اجزای آن حضور دارد، سیاست را نیز در بر می‌گیرد. در نتیجه از دیدگاه اسلامی، اخلاق و سیاست یگانه هستند؛ به این معنا که هر دو از شاخه‌های حکمت عملی بوده که به دنبال تامین سعادت انسان هستند. چنان‌که که علمای اسلامی میان آن‌ها رابطه تلازم و عینیت را برقرار می‌دانند(محیطی اردکان، ۱۳۹۴: ۹۸-۹۷ و جعفریان، ۱۴۰۱: ۱۱۰).

در باب انتقاداتی که دیدگاه اسلامی و به طور خاص مرحوم مصباح‌یزدی به آراء نظریه پردازان نحله جدایی اخلاق از سیاست دارند، می‌توان بیان داشت که اشکال نظریاتی مانند نظریه ماکیاولی از دیدگاه اسلامی آن است که معنای واقعی سیاست را به درستی درک نکرده‌اند. ایشان در واقع سیاست را نه برای وصول به سعادت حقیقی، بلکه برای ارضای شهوات و غرایز حیوانی خود می‌خواهند. با این وصف اگر کسی سیاست را برای وصول به سعادت بخواهد و توسعه عدل و فضیلت را به‌عنوان هدف غایی مورد نظر قرار دهد، محل تلاقی مفاهیم اخلاق و سیاست، همان هدف مشترک خواهد بود که به طور خاص در حوزه اخلاق اجتماعی متبلور می‌شود. از سوی دیگر با چنین تعریفی، سیاست زیرمجموعه اخلاق می‌باشد. نتیجه آن می‌باشد که نمی‌توان از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف استفاده کرد. بلکه باید میان هدف و وسیله، تناسب و سنخیت وجود داشته باشد(خودروان، ۱۳۸۹: ۹-۸).

۵. مصلحت عمومی در دید مصباح‌یزدی

از نظر علامه مصباح خیر و مصلحت عمومی آن چیزی است که با قرارگیری در شرایط خاص منجر به بارورتر شدن و کمال کل نظام هستی شود. لذا اگر کاری موجب منافعی برای انسان باشد اما با رشد و کمال در تنافی باشد، در حقیقت منفعتی ظاهری و موقتی به همراه داشته است(مصباح‌یزدی، ۱۴۰۳: ۸). همچنین تشخیص صحیح مصلحت عمومی تنها با معیارهای حقیقی

دین ممکن می شود(سخراوی و همکاران، ۱۴۰۳: ۳۵). چرا که تنها راه شناخت بی‌عیب و نقص مصالح جامعه، عرضه آن به ساحت وحی و دین است(مصباح‌یزدی، ۱۴۰۲: ۶۷-۶۶). بنابراین آن چه که در ادبیات ماکیاولی تحت عنوان مصلحت عمومی مورد توجه بوده است، از آن جهت که مصداق اصلی خیر عمومی را در پیشرفت صرفا مادی جامعه می‌داند، مورد نقد مرحوم مصباح‌یزدی بوده است.

تحلیل تطبیقی ثمرات تمدنی دو دیدگاه در نسبت میان اخلاق و سیاست

بررسی تطبیقی اندیشه‌های ماکیاولی و علامه مصباح نشان می دهد که نزاع بر سر نسبت اخلاق و سیاست، نزاعی صرفا نظری نیست؛ بلکه پیامدهای عمیقی در عرصه حکمرانی، کنش سیاسی و تمدن‌سازی دارد. در حالی که ماکیاولی با تکیه بر واقع‌گرایی سیاسی، سیاست را عرصه بقا و قدرت می‌بیند و اخلاق را در بهترین حالت به سطحی ابزاری فرو می‌کاهد، علامه مصباح با بازخوانی سنت اسلامی، سیاست را ذیل اخلاق و در خدمت سعادت حقیقی انسان تعریف می‌کند. این دو قرائت نه‌تنها دو برداشت متفاوت از ماهیت سیاست‌اند، بلکه دو جهان‌بینی متعارض درباره انسان، غایت زندگی، حدود مشروعیت استفاده از ابزار در خدمت هدف و... را بازنمایی می‌کنند که منجر به شکل‌گیری دو نوع متفاوت از تمدن‌سازی می شود. یکی تمدن سکولاریستی و دیگری تمدن اسلامی را تولید می‌نماید. در این بخش به عنوان نتیجه‌گیری، دلالت‌های آراء این دو شخص در عرصه تمدنی و عینی بیان می‌گردد.

۱. انسان‌شناسی تمدنی

تفاوت بنیادین میان دو دستگاه فکری مورد مطالعه این پژوهش، به انسان‌شناسی آن‌ها برمی‌گردد. با توجه به تعریفی که ماکیاولی با رویکرد واقع‌بینی بدبینانه از انسان دارد، (منفعت‌طلب، بی‌ثبات، متمایل به آشوب و...) اخلاق در ساخت نظم سیاسی تا جایی جوابگو خواهد بود که با منافع شخصی افراد تعارض پیدا نکند. بنابراین نظام سیاسی مورد نظر چنین دیدگاهی، ساختاری متمایل به مهار تمایلات متعارض و بی‌ثباتی انسانی در میان افراد جامعه خواهد بود. بر اساس این مبنا، اخلاق نمی‌تواند بنیان طراحی نظم

سیاسی باشد، زیرا فرض بر آن است که انسان‌ها در موقعیت‌های بحرانی، اخلاق را قربانی مصلحت شخصی می‌کنند. بنابراین، ساختار سیاسی باید بر پیش‌بینی این بی‌ثباتی بنا شود، نه بر اعتماد به فضیلت عمومی. نتیجه منطقی چنین انسان‌شناسی‌ای، تفکیک حوزه سیاست از الزامات اخلاقی است. دولت حاصل از این نگاه نیز، دولتی ضابط و کنترل‌گر است. در سطح تمدنی نیز این رویکرد، به تثبیت نظام حداقلی می‌اندیشد.

اما در سمت دیگر، علامه مصباح‌یزدی با دید فطری که به انسان دارد (دارای کرامت تکوینی، دارای استعداد درک خیر حقیقی و...) سیاست را در خدمت شکوفایی ظرفیت‌های متعالی انسانی، و نه صرفا سازوکاری برای مهار شرارت‌های انسانی، می‌داند. در این چارچوب، اخلاق نه امری بیرونی و تحمیلی، بلکه مقتضای ساختار وجودی انسان است و سیاست، هنگامی موجه است که در راستای فعلیت‌بخشی به این استعدادها عمل کند. لذا دولت مورد نظر چنین تفکری، دولتی است که نقش هدایت‌کننده و مربی را بر عهده دارد و مقید به هنجارهای متعالی است. این رویکرد منجر به طراحی افراد و جامعه مطلوب، و فرهنگ‌سازی در مسیر رشد و تعالی بشریت می‌شود.

۲. دین در تمدن‌سازی

در اندیشه ماکیاولی، دین کارکردی سیاسی دارد و به عنوان وسیله‌ای در خدمت انسجام اجتماعی، تولید اطاعت و تثبیت قدرت شناخته می‌شود. بنابراین ارزش دین تابع کارآمدی آن در حفظ نظم است. در چنین چارچوبی، دین ماهیتی ابزاری می‌یابد و می‌تواند در صورت تعارض با مصلحت سیاسی، کنار گذاشته شود. اما در نگاه علامه مصباح، دین خود دارای اصالت و موضوعیت است و لذا دین نه ابزار سیاست، بلکه چارچوب تنظیم آن است. سیاست بخشی از دین و در امتداد غایت آن تعریف می‌شود. در این دستگاه فکری، مشروعیت سیاسی از التزام به دین ناشی می‌شود نه از کارآمدی صرف. در سطح تمدنی، این تفاوت به ایجاد دو نوع نسبت میان دین و دولت می‌انجامد؛ یکی سکولار-کارکردگرایانه و دیگری الهی-هنجاری.

۳. تعریف سیاست در تمدن‌سازی

در اندیشه ماکیاولی، سیاست فن تأسیس و حفظ قدرت است. پس معیار ارزیابی آن، موفقیت در تثبیت حکومت و جلوگیری از فروپاشی است. غایت اصلی سیاست حفظ دولت و تثبیت قدرت سیاسی است. بقای دولت شرط امکان هر هدف دیگری محسوب می‌شود؛ ازاین‌رو، در صورت تعارض میان الزامات اخلاقی و ضرورت حفظ حکومت، تقدم با بقاء خواهد بود و برای رسیدن به این هدف، هر وسیله‌ای مشروع دانسته می‌شود. در این دستگاه فکری، موفقیت سیاسی با شاخص‌هایی چون ثبات، اقتدار و توانایی در مهار بحران‌ها سنجیده می‌شود. بنابراین سیاست ماهیتی تکنیکی و نتیجه‌گرا پیدا می‌کند؛ نتیجه‌ای که صرف این جهانی بوده و غایات اخروی یا کمالات انسانی را در نظر نمی‌گیرد.

اما در نگاه علامه مصباح، سیاست ابزار تحقق عدالت و زمینه‌سازی برای سعادت اخروی و دنیوی انسان است. لذا سیاست خود کارکردی ابزاری دارد در جهت اهداف متعالی دارد و استفاده از هر وسیله‌ای در سیاست برای وصول به این اهداف متعالی غیرمجاز است. در آراء استاد مصباح‌یزدی تأمین مصالح معنوی، ارجح و اهم از تامین مصالح مادی است. بنابراین سیاست فاقد غایت مستقل از اخلاق و دین بوده و بقای حکومت ارزش ذاتی ندارد، بلکه در صورتی مطلوب است که در خدمت تحقق ارزش‌های الهی باشد. معیار ارزیابی موفقیت حکومت، میزان تقرب جامعه به عدالت، معنویت و کمال انسانی است، نه صرف دوام ساختار قدرت. از این منظر سیاست ماهیتی غایت‌مدار و ارزشی دارد.

این تفاوت، به دو منطق متفاوت در سیاست‌گذاری عمومی می‌انجامد: یکی مبتنی بر کارآمدی صرف و دیگری مبتنی بر کارآمدی در چارچوب ارزش.

٤. اخلاق و فرهنگ سیاسی در تمدن‌سازی

در دستگاه ماکیاولی، اخلاق در سیاست الزام‌آور نیست و تنها در سطح نمایش یا ابزار حفظ قدرت کاربرد دارد؛ اخلاق خصوصی و عمومی از هم تفکیک می‌شوند و فرهنگ سیاسی بر ظاهرسازی اخلاقی و واقع‌گرایی پنهان استوار می‌شود، که زمینه را برای نهادینه‌شدن فریب‌کاری و دوگانگی اخلاقی فراهم می‌آورد.

در مقابل، در نگاه علامه مصباح، اخلاق، ذاتی و معیار سنجش سیاست است؛ چنان‌که سیاست بدون اخلاق مشروعیت ندارد. این وحدت اخلاقی در هر دو ساحت فردی و اجتماعی، فرهنگ سیاسی مبتنی بر اعتماد عمومی و انسجام اخلاقی را شکل می‌دهد و سرمایه اجتماعی را تقویت می‌کند. امری که مطابق با روایت «الناس علی دین ملوکهم» نیز هست. چرا که یگانگی اخلاقی در سیاستمداران، این امر را به سطوح کف جامعه نیز منتقل می‌نماید و همین امر از رواج و شیوع نفاق و دورویی در جامعه جلوگیری کرده و در بلندمدت منجر به مقبولیت بیشتر نظام سیاسی از طریق ایجاد احساس همدلی و قرابت مردم با مسئولان می‌شود؛ همچنین سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی را نیز ارتقاء می‌دهد.

در نتیجه تفاوت میان دو رویکرد در سطح تمدنی، به شکل‌گیری فرهنگ سیاسی دوگانه در یک سوء و فرهنگ اخلاقی یکپارچه در سوی دیگر منجر می‌شود.

۵. مصلحت عمومی و نهادسازی در تمدن

ماکیاولی، قدرت را واقعیتی مستقل از اخلاق می‌داند؛ نهادها برای بقاء و ثبات طراحی می‌شوند و مصلحت عمومی عمدتا حفظ نظم و منافع دنیوی است. بنابراین اولویت با سازوکارهای امنیتی و بوروکراتیک است. این نگاه، توسعه کوتاه‌مدت و امنیت محور را تسهیل می‌کند اما تحقق بلندمدت ارزش‌های اخلاقی را عملاً ناممکن می‌سازد.

در نگاه علامه مصباح اما، نهادها علاوه بر کارکرد اداری، کارکرد تربیتی دارند؛ چرا که مصلحت عمومی شامل مصالح اخروی و دنیوی به صورت توامان است و سیاست باید در چارچوب اخلاق و رشد افراد عمل کند. به عنوان مثال آموزش، رسانه، قضا، اقتصاد و دیگر نهادهای اجتماعی، باید حول محور پرورش و رشد اخلاقی جامعه سامان یابند. این امر منجر به آن می‌شود که فرهنگ سیاسی بر اعتماد و انسجام اخلاقی استوار شده و در بلندمدت به تحقق تمدن اسلامی و پرورش انسان مطلوب بینجامد.

تأثیر مستقیم تفاوت رویکرد در این مقوله را می‌توان در نظامات اجتماعی و فروعات آن مانند طراحی و سامان نظام توزیع منابع، ساختارهای حقوقی و... ملاحظه نمود. لذا در سطح تمدنی، معماری کلان نظام اجتماعی متفاوت از یکدیگر خواهند بود و به تبع آن این تفاوت‌ها به

شاخص‌های تمدنی متمایز منجر می‌شود. تفکر ماکیاولی تمدنی با شاخص‌های امنیت، اقتدار وکارآمدی ایجاد می‌کند، در حالی که نسخه علامه مصباح تمدنی را حول شاخص‌های عدالت، معنویت و غایت‌مندی شکل می‌دهد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

برآیند تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که اختلاف میان ماکیاولی و علامه مصباح‌یزدی در نسبت اخلاق و سیاست، صرفا یک اختلاف هنجاری یا روش‌شناختی در سطح نظریه سیاسی نیست، بلکه ریشه در دو دستگاه معرفتی متمایز دارد که هر یک به تولید الگویی خاص از نظم اجتماعی و در نهایت، صورت‌بندی متفاوتی از تمدن می‌انجامد. این دو دستگاه، با تکیه بر دو نوع انسان‌شناسی، دو تلقی از غایت حیات جمعی و دو تعریف از مصلحت عمومی، منطق‌های متمایزی از حکمرانی را بنیان می‌نهند.

در الگوی برآمده از اندیشه ماکیاولی، سیاست به‌مثابه عرصه‌ای خودبنیاد و مستقل از اخلاق تعریف می‌شود که غایت آن، حفظ و تثبیت قدرت و تأمین نظم اجتماعی است. در این چارچوب، اخلاق جایگاهی ابزاری می‌یابد و در صورت تعارض با مصلحت سیاسی، قابل تعلیق یا نقض است. نتیجه چنین رویکردی، شکل‌گیری نظمی است که در آن کارآمدی، امنیت و بقاء به‌عنوان معیارهای اصلی ارزیابی نظام سیاسی تلقی می‌شوند. این منطق، در سطح تمدنی، به تولید ساختارهایی بوروکراتیک، فرهنگ سیاسی مبتنی بر مصلحت‌سنجی ابزاری و تقدم ثبات بر عدالت منجر می‌شود؛ به‌گونه‌ای که عدالت و فضیلت، نه به‌مثابه اصول ذاتی، بلکه در چارچوب کارکردشان در حفظ نظم معنا می‌یابند.

در مقابل، در منظومه فکری علامه مصباح‌یزدی، سیاست در درون چارچوبی الهیاتی و ذیل نظام اخلاقی دین تعریف می‌شود و غایت آن، هدایت انسان به سوی کمال و تحقق سعادت حقیقی است. در این نگاه، اخلاق نه‌تنها از سیاست جدا نیست، بلکه معیار مشروعیت و جهت‌دهنده آن محسوب می‌شود. از این‌رو، نه هدف بدون مشروعیت اخلاقی، پذیرفته است و نه وسیله‌ای که با ارزش‌های دینی و اخلاقی ناسازگار باشد. پیامد این رویکرد، در سطح تمدنی، شکل‌گیری نظمی

است که در آن عدالت، معنویت و غایت‌مندی انسانی در کانون طراحی نهادها و سیاست‌گذاری‌ها قرار می‌گیرد و دولت علاوه بر کارکرد اداری، نقش تربیتی و هدایتی نیز بر عهده دارد.

بر این اساس، می‌توان گفت که تقابل میان این دو دیدگاه، تقابل میان دو منطق تمدنی است: یکی منطق بقا و قدرت که سیاست را از اخلاق مستقل می‌سازد و به تولید تمدنی امنیت‌محور و کارکردگرا می‌انجامد؛ و دیگری منطق هدایت و کمال که سیاست را در خدمت اخلاق و دین قرار داده و به شکل‌گیری تمدنی عدالت‌محور، غایت‌مدار و اخلاقی منجر می‌شود. این تمایز، نه‌تنها در سطح مفاهیم، بلکه در نحوه نهادسازی، فرهنگ سیاسی، تعریف مصلحت عمومی و شاخص‌های ارزیابی پیشرفت اجتماعی نیز به‌صورت عینی قابل مشاهده است.

جدول شماره ۲: خلاصه مقایسه نگاه مرحوم مصباح و ماکیاولی در نسبت میان اخلاق و سیاست و آثار تمدنی آن

ردیف	معیارهای تطبیق و مقایسه	علامه مصباح	ماکیاولی
۱	انسان‌شناسی	انسان، فطرت‌مدار و دارای کرامت ذاتی و قابلیت تعالی و تکامل	انسان، متلون و بر محور کسب سود و قدرت
۲	تعریف سیاست	ابزار هدایت جامعه به سمت تکامل و رشد و تحقق عدالت و کمال انسانی	وسیله کسب و حفظ قدرت
۳	منطق مشروعیت	مبتنی بر حق الهی و التزام به شریعت و اخلاق	مبتنی بر کارآمدی، بقا و حفظ نظم
٤	جایگاه دین و اخلاق	چارچوب تنظیم سیاست و دارای اصالت ذاتی	ابزاری در خدمت سیاست و تابع مصالح آن برای حفظ نظم و انسجام اجتماعی
٥	نسبت هدف و وسیله	لزوم التزام هر دو به ارزش‌های اخلاقی	جواز توجیه وسیله به واسطه هدف در چارچوب مصلحت
٦	تعریف مصلحت عمومی	تأمین مصالح دنیوی در چارچوب کمال اخروی و خیر حقیقی با رجوع به دین	تأمین منافع مادی، نظم و ثبات اجتماعی
۷	فرهنگ سیاسی	مبتنی بر صداقت، انسجام اخلاقی و اعتماد عمومی	مبتنی بر ظاهرسازی اخلاقی و واقع‌گرایی ابزاری و بدبینانه
۸	الگوی نهادسازی	بر محور تربیت، عدالت و هنجارها	بر محور نظارت، کنترل، حفظ امنیت و بوروکراسی
۹	شاخص‌های تمدنی	عدالت، معنویت، غایت‌مندی و رشد انسانی	امنیت، اقتدار، کارآمدی و منافع مادی

Reference

Afrough, Emad (2010). Fundamental Questions Regarding the Relationship Between Ethics and Politics. *Contemporary Political Studies* 1(1), 1–32. [In Persian]

Afrough, Emad (2011). *An Introduction to the Relationship Between Ethics and Politics: A Critique of Machiavellianism*. Tehran: Sureh Mehr. [In Persian]

Akhavan Kazemi, Masoud, and Azizi, Parvaneh (2010). Ethics and Politics in Modern Political Philosophy: A Comparative Study of the Ideas of Machiavelli and Nietzsche. *Political and International Approaches*, 155–189.[In Persian]

Balinparast, Nastaran, and Fathzadeh, Hassan (2019). Ethics in Politics: A Consequence of Modern Epistemology. *Philosophical Researches* 13(29), 89–108. [In Persian]

Banerjee, Aritra. (2024). The Ethical Dimensions of Machiavellian Statecraft: A Critical Analysis of Princely Governance.

Barati, Masoumeh, Moradi, Mehdi, and Noghani Dokht-Bahmani, Mohsen (2017). The Relationship Between the Ethical Approach of Relativism, Job Satisfaction, and Machiavellianism Among Accountants and Auditors. *Value and Behavioral Accounting* 2(4), 37–67. [In Persian]

Coleman, Ganet (2000), *A History of Political Thought*, Blackwell Publisher.

de Fouchécour, Charles-Henri (1998). *Moralia: Ethical Concepts in Persian Literature from the 3rd to the 7th Century AH* (translated by Abdolmohammad Rouhbakhshan and Mohammad Ali Amir-Moezzi). Tehran: French Institute of Iranian Studies in Iran. [In Persian]

Dirbaz, Askar, and Bagheri, Zahra (2018). An Examination of the Relationship Between Ethics and Politics in Machiavelli's Thought and a Critique Based on the Perspective of Imam Khomeini (RA). *The Fourth International Congress on Culture and Thought*.[In Persian]

Dirbaz, Askar, and Ganjkhani, Asiyeh (2022). An Examination of the Anthropological Foundations of Islamic Humanities from the Perspective of Allameh Mesbah Yazdi. *Interdisciplinary Studies on the Civilization of the Islamic Revolution*, 1(1), 35–50. [In Persian]

Enayat, Hamid (2000). *Foundations of Political Science*. Tehran: Ney. [In Persian]

Eslami, Seyyed Hassan (2004). The Relationship Between Ethics and Politics. *Political Science* (26), 141–163. [In Persian]

Gertz, Nolen (2020). *Nihilism* (Translated by Touraj Houri). Tehran: Maziar. [In Persian]

Jafarian, Hadi (2022). An Analysis of the Relationship and Interaction Between Politics and Ethics, Based on the Theories of Allameh Mesbah Yazdi (may God have mercy on him). *Religious Culture and Teachings* 3(1), 103–112. Haji-Naseri, Saeed, and Etesami, Masoud (2012). Machiavellian Secularism. *Siyasat* (Politics), 42(4), Winter, 225–241. [In Persian]

Kargar-Fard, Hadi; Ganji, Ghorbanali; and Motallebi, Masoud (2020). A Comparative Study of Governance Principles from the Perspectives of Machiavelli and Tansar. *Political Sociology of Iran*, 3(11), 680–699. Kabiri, Zeinab, & Agbogun, Kubrat (2023). A Critique of Machiavelli's Perspective on the Criteria for Moral Action Based on the

Anthropological Foundations of Ayatollah Mesbah Yazdi. *Moral Knowledge* (Ma’refat-e Akhlaqi), 14(1), 77–94. [In Persian]

Khodravan, Hassan (2010). The Interaction Between Ethics and Politics from the Perspective of Imam Khomeini (RA). *The First National Congress on the Cultural-Social Thought of Imam Khomeini (RA)*. Karaj: Jahad-e Daneshgahi Center. [In Persian]

Khorramshad, Mohammad Bagher (2013). Another Perspective on the Relationship Between Ethics and Politics. *Oloom-e Siyasi* (Political Science), 16(62), 35–62. [In Persian]

Kumar, B. (2025, July). The Political Realism of Niccolò Machiavelli: An Analytical Study of Power, Morality, and Statecraft**.** *International Journal of Innovative Research in Computer and Communication Technology (IJIRCT)*, 11(4), 1–7.

Machiavelli, Niccolò (2021). *The Prince* (Translated by Dariush Ashouri). Tehran: Agah. [In Persian]

Maddox, G. (2002). The Secular Reformation and the Influence of Machiavelli. The Journal of Religion, Vol. 82, No. 4, 539-562.

Masoudi, Jahangir, & Sadati-Zadeh, Seyyed Sajjad (2015). The Relationship Between Ethics and Politics. *Ethics in Science and Technology*, 10(3), 19–28. [In Persian]

Mesbah Yazdi, Mohammad Taqi (2012). *Questions and Answers* (Vol. 2). Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]

Mesbah Yazdi, Mohammad Taqi (2013). The Relationship Between Science and Religion. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]

Mesbah Yazdi, Mohammad Taqi, & Sobhani, Karim (2007). *Political Theory of Islam* (Vol. 1). Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]

Mesbah Yazdi, Mohammad Taqi, Fathali, Mahmoud, Yousefian, Hassan, & Mesbah, Mojtaba (2012). *Philosophy of Islamic Education*. Tehran: Borhan. [In Persian]

Mesbah-Yazdi, Mohammad-Taqi (2023). Political Ethics and Ethical Politics (Compiled and written by Mohammad-Ali Mohiti Ardakani). Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]

Mesbah-Yazdi, Mohammad-Taqi (2024). Pleasure and Expediency (4), *Ma'refat*, 33(318), 5–10. [In Persian]

Mesbah-Yazdi, Mohammad-Taqi, and Eskandari, Mohammad-Hossein (2015). Quranic Teachings 7: Ethics in the Quran (Vol. 3). Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]

Mesbah-Yazdi, Mohammad-Taqi, and Sharifi, Ahmad-Hossein (2015). Philosophy of Ethics. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]

Mohiti Ardakan, Mohammad Ali (2015). The Relationship Between Religion and Politics from the Perspective of Ayatollah Mesbah. *Ma’refat*, (226), 95–105. [In Persian]

Moradkhani, Fardin (2018). Foundations and Origins of the Formation of the Theory of State Expediency (*Maslahat-e Dowlat*). *Legal Research* (Tahghighat-e Hoghooghi), 21(83), 239–259. [In Persian]

Rasekh, Mohammad, and Bayat Kamitaki, Mahnaz (2011). The Concept of Public Interest (*Maslahat-e Omumi*). *Tahghighat-e Hoghooghi* (Legal Research), 14(56), 93–119. [In Persian]

Sakhravi, Morteza; Barjisian, Rasoul; and Ameri Golestani, Hamed (2024). A Comparative Analysis of the "Common Good" from the Perspectives of Ayatollah Mesbah-Yazdi and Stuart Mill. *Socio-Political Studies of the History and Culture of Iran*, 3(10), 32–57. [In Persian]

Salamat Azar, Rahim (2019). Religion and Ethics in Machiavelli’s *The Prince* and Nizam al-Mulk’s *Siyasatnama* (Book of Government): A Comparative Study Focusing on Differences. *Interdisciplinary Literary Studies*, 1(1), 203–232. [In Persian]

Sarmast, Bahram (2009). Fundamental Concepts in the Political Thought of Machiavelli. *Political Studies*, (3), 123–141. [In Persian]

Shariat, Farshad, and Naderi Bab Anari, Mehdi (2011). The Conflict Between Ethics and Politics in the Thought of Khajeh Nasir al-Din Tusi and Niccolò Machiavelli. *Political Science*, 7(1), 87–116. [In Persian]

Sharifi, Ahmad Hossein (2017). *Encyclopedia of Applied Ethics* (Vol. 4). Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]

Skinner, Quentin (2002). Visions of Politics, Vol. 2: Renaissance Virtues. Cambridge University Press.

Strauss, Leo (2008). *What Is Political Philosophy?* (Translated by Farhang Rajaee). Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company. [In Persian]

Tabatabai, Seyyed Javad (2003). *The Conflict Between the Old and the New*. Tehran: Negah-e Mo'aser. [In Persian]

Toscano, J. M. V. (2009). Machiavelli's Moral Theory: Moral Christianity versus Civic Virtue. Retrieved from https://baldi.diplomacy.edu/toscano/toscano_mach.doc

Vavouras, E., & Theodosiadis, M. (2024). The concept of religion in Machiavelli: Political methodology, propaganda and ideological enlightenment. Religions, 15(10), 1203.

Wang, Xiaorong. (2024). On the Moral Considerations of Machiavelli’s “De-Moralization” of Politics. Scientific and Social Research. 6. 91-96.